

به نام خداوند مام و زمين

سرواجه

Sarvāje

(پريشان گويي)

به گویش پروری

محمد رضا گودرزی

شعر با گویش پروری به ضمیمه لوح فشرده صدای شاعر



کتاب سمنگان

۱۳۸۹



کتاب سمنگان

سرواجه

(پريشان گویی)

شعر با گویش پروری به ضمیمه لوح فشرده صدای شاعر

محمدرضا گودرزی

چاپ نخست، ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۱۰۰

شابک: ISBN : ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۳۶۴-.....

همه حقوق محفوظ است.

کتاب سمنگان: سمنان، صندوق پستی ۱۱۷۵-۳۵۱۳۵، تلفن ۰۲۳۱-۴۴۴۹۵۸۵

۲۰۰۰ تومان

از جمله آیین‌ها و جشن‌های باستانی که در این منظومه به آن اشاره شده است عبارتند از :

۱- جشن تیر ماه سیزده (جشن تیرگان)
(روز ۱۳ تبری مصادف با ۱۲ آبان هجری شمسی)

۲- جشن نوسال ماه بیست و شش (روز ۲۶ نوسال ماه تبری مصادف با ۲۸ تیر هجری شمسی)

۳- نوروز جمشیدی (اعتدال بهاری)

۴- آیین دَهش شیر کنار مکان‌های مقدس (شیر در هدائن)

۵- آیین اهورایی ورم‌زد (اول هر ماه یزدگردی)

۶- آیین نرون

۷- آیین‌های همیاری روجین، قرض و وندا، پول شنون

۸- آیین‌های ویژه کوچ

۹- آیین‌های ویژه دامداری

گوش پروری شاخه ای از زبان تبری کهن می‌باشد که کمتر دستخوش دگرگونی و دگردیسی شده است و در قیاس با گویش‌های

سرواچه Sarvāje

(پریشان گویی)

سرواچه در پیوند با کلمه «واج» در زبان پهلوی (زبان روزگار ساسانیان و اشکانیان) و به معنی پریشان گویی و تکرار در حالت بیماری، ناراحتی و آشفتگی و جنون و... می باشد.

این منظومه، مجموعه ای است فشرده از فرهنگ و فولکلور مردم پرور (در برگیرنده: آیین‌ها، باورها، جشن‌ها، واژگان، زبانزدها، ترانه‌ها، چیستان‌ها، سبزی‌ها، مراسم شادی و سوگ، ماه‌های باستانی، داروهای گیاهی، مکان‌ها و افسانه‌ها و...) که به زبان شعر بیان شده است.

پرور و روح نیاکان ، بویژه آنانی که نامشان در اینجا آمده است، پیشکش می‌کنم.

محمد رضا گودرزی

شیراز

هشتم آذر ۱۳۸۸ هجری شمسی

برابر نهم مرداد ماه ۱۵۲۱ تبری باستانی

مشابه ی سامان البرز خویشاوندی‌ها و نزدیکی‌های ویژه ای با زبان پهلوی باستان دارد. اشعار این لوح فشرده از نوع هشت هجایی می‌باشند که به سبک اشعار و ترانه‌های هشت هجایی سامان ما سروده شده اند. همانند:

این کاندِسِ شِشِ اِسْتِکَا

بِکاشته مینِ زَا و زِکَا

جانِ وَلیکِ نونِ و رِغونِ

پِتییِ هاگنِ دِنگینِ دِهونِ

سروده‌های هجایی ریشه در شعر قبل از اسلام دارد. شرح اصطلاحات و کنایات و واژگان این لوح فشرده به علت کثرت در این کتابچه امکان پذیر نبود. از اینرو برای دریافت بهتر و کامل تر احساس و مقصود شاعر ، مخاطبان این لوح فشرده را به کتاب «ردپای نیاکان» ارجاع می‌دهم.

این لوح فشرده مجموعه ی خوبی است برای پژوهش گران و محققانی که در زمینه فرهنگ و فولکلور منطقه ی سمنان و مازندران مطالعه و پژوهش می‌کنند. این اشعار را به مردم خردمند

(شهرهای گوناگون) از گنبد تا سنگسر

بئوتمه بارم وطن

تصمیم گرفتیم به وطن بازگردم

اون اسبه کوه تا بندِ پِن

از سفید کوه تا بندِ پِن

شادی ره بورم ارمغون

تا شادی را به ارمغان بیرم

سما بیورم عاشقون

دلداده گان را به پایکوبی وادارم

چگه بزنی پیر و جوون

تا پیر و جوان دست افشانی کنند

خوندش دپیچه آسمون

تا سرود و آواز به آسمان برسد

خور هایرم پیرونِ حال

از حال سالخوردگان جو یا شوم

خاش هادِ ئِم وشون سال

بر پیشانی آنها بوسه نثار کنم

نو خانه یِ مهمون بووم

مهمانِ سرایِ نو شوم

وشون دردِ رُمون بووم

و مرهم دردشان شوم

سرواجه

(پریشان گوئی)

چنتوم گه بیمه در به در

چند زمانی که در به در بودم

آواره ی دهات و شهر

آواره ی دهات و شهر

بئوتمه بارم وطن

تصمیم گرفتیم به وطن بازگردم

غاربت نمیرم بی کفن

تادرغربت بی کفن جان نسپریم

چنتوم گه بیمه در به در

چند زمانی که در به در بودم

گانبدِ به یی تا سنگسر

سرمه دکشم شوکای چش

بر چشم شوکا توتیا کشم

خو بتکونم اترای کش

و در آغوش چمنزار بخواب روم

چینه بشنم ورده ی وه

برای بلدرچین وحشی دانه بیاشم

رجه په کوک لیله ی وه

(و برای) جوجه کبک حاشیه جنگل

دوا بز نم پلنگ لنگ

بر پای پلنگ زخمی مرهمی بنهم

سو بیورم کاهنه تیفنگ

و تفنگ کهنه را جلا دهم

هارشم کوتر ویمار نوو

می خواستم ببینم کبوتر بیمار نباشد

اشکار وره په مار نوو

و بره کوهی بدون مادر و یتیم نباشد

راه دکتمه وقت اذن

گاه اذان به راه افتادم

مهر کاردنه هفت آسمون

(آن زمان) هفت آسمان نام خدا را بر زبان می‌راندند.

کولواره عطر اشتیاق

کوله بار من عطر اشتیاق

راه نون منی درد فراق

توشه راه من، درد فراق

*

*

برسیمه خاش ملک هدار

کرانه سرزمین خود رسیدم

دنیا بویه تنگ و تار

دنیا برایم تنگ و تار شد

نا آدم و ون، ونگ وا

نه آدم و نه بانگش

نا اشتیلم کارده تلا

نه خروس فریاد شادمانی سر می‌داد

کال کشینه ورگ و هوا

گرگ و هوا زوزه می‌کشیدند

چوک چوک بویه کد خادا

جغد کور کدخدا شده بود

تاگو و گز بی سگه و سو

طاقچه و پستو سوت و کور بود

بشکسته رسم انداک و چو

بویه ببشال خاسون
 اکنون خوابگاه شغالان شده
 بارده پلنگ پهلون
 و پلنگ پهلوان از آنجا رفته
 اونجه گه ناره زوئه شیر
 آنجا که شیر نعره می زد
 اشناستنه ونه زمر
 و خروش و زهر چشم او را می شنیدند
 دذنگه و مازندرون
 تادودانگه و مازندران
 هزار جریب و دامغون
 هزار جریب و دامغان
 کا کاردنه ماچکال و مر
 مارمولک و مار بازی می کردند
 کل موش و گل، اچال ور
 پایکا و موش کنار تن شوی (بازی می کردند)
 چکل میره زار زار ایشا
 کوه و صخره زار زار به من نگاه می کرد
 چکیل چلو، تر باخادا
 ای صخره، ترا به خدا سوگند (بگو)

تیر چوبی شکسته سقفها
 بکلسته دیفار گپ زوئه
 دیوار فرو ریخته حرف می زد
 غاصه دل ده سر تپ زوئه
 غم و غصه درون را سرزنش می کرد
 بمرده ام سو چلا
 سو و چراغمان خاموش شد
 سارخت دکارده چلچلا
 چلچله سیاه پوشید
 گوته ددار برمه گلی
 پیوسته با صدایی گریان می سرود
 خراب بویه ام کالی
 لانه ی ما ویران شد
 فک گس ول هست و مرگه دار
 گردن بید افتاده است و عزادار
 غم دانه من جان اوار
 ایوار من اندوه ناک است
 اون گه بی یه چشم زمین
 آنجا که چشم زمین بود
 قشنگ البرز نگیم
 و نگین البرز زیبا

چی بوینه ام چِر و مار
پدر و مادرمان چه شدند؟
ام آرزو، ام ملک و دار
آرزوی ما و سرزمین ما چه شد؟

*

گپ زومه کور کلاج جه من
(پریشان حال) با کلاغ زاغی گپ می زدم
دازه و صحرا جاج جه من
با گون کوهی و درمنه
خا کور کلاج برو زُون
ای زاغی به زبان آ
نامونه ام مسافرون
مسافران و ره شدگان ما نیامدند؟
باردنه گرد پیر و جوون
پیر و جوان همه رفتند
یار و برار و دلبرون
یاران ، برادران و دلبران
ون هارشم اون دیم چه خور
می خواهم بدانم آن سو چه خبر است؟
دُمبه مِمن کامبه گاذر
می دانم روزی من هم گذر خواهم کرد

هستمه خلتوم چش به راه
دیرگاهی است چشم به راه هستم
چش بکشیمه درازه راه
چشمم به این راه دور و دراز دوخته شده
ناشُکِر نا غالمعلی
نه شکر و نه غلامعلی
نا مشدی و نا میرزعلی
نه مشدی و نه میرزا علی
نا محمودی نا کد خادا
نه محمودی، نه کدخدا
نا مندحسین نا حوسن آقا
نه محمد حسن ، نه حسین آقا
نا اسرافیل نا صف شکن
نه اسرافیل نه صف شکن
نا اون خَرِنْدِ مَلّ حوسن
نه آن ملاحسین سامان خرنند
نا گوشوارد جفر کاکو
نه دایی جعفر سامان گوشواره
نا گال نسا، نا مشد بانو
نه گلنسا، نه مشد بانو

نا من عزیز ابرام بُبا

نه نیای گرامی ام ابراهیم بابا

پئی نکاردنه هَلا

(هیچکدام) باز نگشتند تاکنون

*

*

*

سِرْمبه و پتکائه دل

می سرایم و دلم تفته است

شونگ و شونگ و شونگائه دل

این دل پراز فریاد، فریاد و فریاد است

یانه بلا بامو بنه

آیا بلا به زمین آمد؟

بخت دگته تندیر و کله

بخت در تنور و اجاق سوخته است؟

اُز رِغم زنده لِّله

اندوه باد پاییزی نی می نوازد

سوف دره تا بیمله کله

از سوف دره تا قلّه بیمله

زارت باغ اَمّا ول وله

اما زیارت باغ (گورستان) جوش و خروشیست!

بُبا، مُمّا دانّه گله

نیاکان زنده شده اند و گله مندند

نیشتنه قبرستون وله

در گورستان نشستند اند

بارد مه کم کم پیش تِرِک

کم کم نزدیک رفتم

سوسِم و خنده همه تک

بر لبان همه ی آنها سوسن و خنده بود

خاشوا باپه و گَشِگرون

بعد از احوال پرسى و روبوسی

رُش دگته تک و زُون

دهان و زبان به جنب و جوش آمد

«عجب! پسر ته این ورا

پرسیدند: «عجب و شگفتا ای پسر تو اینجایی؟

چا سر نزننده اِما

چرا به ما سرکشی نمی کنید؟

جَمه شو، نون حلوا کوئه

ا فروشک شب آدینه چه شد؟

اون قدیم وفا کوئه

مهر و وفای گذشته‌ها چه شد؟

کور کِلاجِ قِچِ قِچِ آمو

قیقاجِ زاغی را شنیدیم

بیشوسته دل وِجِ وِجِ بامو

دل آشفته ما به سخن آمد

ام لنگ و دست نشون کرده

خارش دست و پای ما خبر از چیزی می داد

راه داری مهمون کرده

چشم به راه مهمان بود

راه داشتیم مهمون بیه

در انتظار مهمان و فرزند خود بودیم

نخار دل رمون بیه»

تا دل اندوه ناک و زخمی مان درمان شود»

بئوتمه : «داد از زمون

پاسخ دادم : داد از روزگاران

داد از اسائه مردمون

داد از مردمان این زمانه

زمونه پیش دیم بویه

زمانه دگرگون شد

عاطفه جوتیم بویه»

و عاطفه به اندازه دانه ای جو ، نایاب شد.

بیرسینه: کن وچه ئی

پرسیدند : فرزند کیستی؟

کین نوه و تب لبه ئی

از نوه و دودمان که هستی؟

« کی؟ من؟ نتاج خاکمه

« کی؟ من؟ از تبار خاکم

رنگ و ریاجه پاکمه

از رنگ و ریا پاکم

من ریشه اینجه چال دره

ریشه هایم در اینجا به ژرفای زمین فرو رفته

من دل شمو دنبال دره

ودلم پیوسته با شماست.

باقال اون عاشق پیر

به گفته ی آن شوریده حال پیر

مازندرون گل امیر

امیر مازندرانی

« بی پیر نشومبه ظلمات

« بی پیر به ظلمات نمی روم

نخامبه این کاهنه رواط

این کهنه رباط را نمی خواهم

صد دل به غم، یک دل به شاد
 کهنه رباطی که در آن صد دل غم و یک دل شاد است
 بمرده په داد و بیداد»
 و فریاد و فغان بعد از مردن را نمی خواهیم»
گِجِ مِشِ وِوِری جِرون بيمه
 و مانند میش دیوانه حیران شده بودم
کیچ کیچه په ولون بيمه
 در کوچه‌ها سرگردان بودم
تا برسیمه خاش خانه مال
 تا به آثار خانه خود رسیدم
کلی و کِلمال ، کِلِه مال
 همان کلید چوبی وزبانه اش و همان جای اجاق
علی اکبر سور زنده لِه
 (ناگهان در گذشته پرت می شوم)
 علی اکبر با موی بور نی می زند
مم قاسم نیشته ور کله
 محمد قاسم در بالای مجلس نشسته
چیب چیب بدونم گوتنه
 چیستان می گفتند
آسمون به ریسمون دوتنه
 و آسمان به ریسمان می دوختند

یُرِه شونه هالنگ والنگ
 بالا می رود هالنگ والنگ
لِمِبرِ انه ببر و پلنگ
 به سمت پایین می رود بسان ببر و پلنگ (کنایه
 از تبر)
آخ زرد و زار مین برار
 آخ برادرم زرد و زار است
مهمون گزارِ من برار
 و مهمان نواز است (کنایه از سماور برنجی)
دنیه اینجه کوه دره
 اینجا نیست بلکه در کوه است
گردن زرین مگو دره
 و در گردنش ماکوی زرین است (کنایه از کلاغ زاغی)
سر زیر چاه دانه شَلِم
 سر زیر چاه دارد
دِم دِم هوا دانه شلم
 دم‌هایش روبه هواست (شلم)
قلیون کشیه ام کاکو
 دایی مان قلیان می کشید
شیرازِ سرگال تنباکو
 تنباکوی سرگل شیراز

قلیون ونه همدم بیئه

قلیان همدمش بود

صحبت ونه شبنم بیئه

سخن هایش بسان شبنم بود

سماوار ده جوش کاردمه

سماور را به جوش می آوردیم

آسنی ره گوش کاردمه

به افسانه گوش می دادیم

جم پری چوتی غب بیئه؟

جن و پری چگونه ناپدید می شوند

بوبا بئو که دب چیه؟

پدر بزرگ به من بگو که دیو چیست

هر کی فکر مردم نوو

هر که به فکر دیگران نباشد

دبه پسر آدم نئو

دیو است نه آدم ، پسر جان

پیته برار تنی بونه؟

برادر اکتسابی مانند برادر خونی می باشد؟

مهر و محبت چی گونه ؟

مهر و محبت چه می گوید؟

گوت: « نوکیسه جه قرض نکن

» می گفت از نوکیسه قرض نکن

نوخانه دل ده گزنکن

دل مانند خانه نواست آن را تبدیل به پستو نکن

سا سیل ووری سرکش نواش

مانند سیاه سیل سرکش نباش

اولجه نکن و تش نواش

بمانند آتش ویرانگر مباش

شبره بواش دشت و شوار

همانند شبنم در دشت و دره ها

مردم دل نم نم بوار

بر دل مردمان نم نم بیار

سوسم سو هاده پسر

مایه درخشش سوسن

نرگس بو هاده پسر

و بوی نرگس باش

فکر هاکن، زل مرام نواش

فکر کن و مانند گوسفند زل نباش

دنباله رو و رام نواش

دنباله رو و رام نباش

گندم گندم چه رنگ گینده

گندم از گندم رنگ می‌گیرد

همسایه همسه چه فند گینده

و همسایه از همسایه تدبیر و پند می‌آموزد

بزرگی به لباس نیئه

بزرگی به لباس نیست

به پول و اسکناس نیئه

به پول و اسکناس نیست

طبیعت تیمار هاکنیم

طبیعت را همچون گاوی تیمار کنیم

گالیم گالیم مارمار هاکنیم

آرام آرام برایش آهنگ نوازش بخوانیم

په بوریم گه دازه و جاج

پی ببریم که گون و درمنه

یا کوتر یا کور کلاج

یا کبوتر و زاغی

دنی بوئن بلبل میرنه

نباشند، بلبل می‌میرد

بلبل بمیره دل میرنه «

و اگر بلبل بمیرد دل‌مان می‌میرد»

گوت: « هستمه هلوم لو، دار

» می‌گفت: درخت لب پرتگاه هستیم

أفتاب سر کوه اوار «

أفتاب در حال غروب بالای کوه ایوار»

یک شو پئیز ولگه شن

شبی در برگ ریزان پاییز

اسبه نورخت دکارده تن

رخت سپید نو بر تن کرد.

پر بزو بوم سر، چلچلا

چلچله از پشت بام پرید

بارده و دیم پئی ندا

رفت و باز نگشت

رو هاکاردمه آسمون

رو به آسمان نمودم

وقته بدیمه کهکشون

هنگامی که کهکشان را دیدم

ون ستاره کور بویه

دریا فتم ستاره اش کور شد

بارده و نافور بویه

رفت و ناپدید شد

خو ویمبه ور هر شویِ تار

هر شب او را خواب می‌بینم

دیرجه شونه غزل سوار

از دور می‌بینم سوار بر اسب سپید از دامنه می‌رود

اسبه کوتر بیته پر

کبوتر سپید پر کشید

بارده دیگه نزنده در

رفت و دیگر در نمی‌زند

*

*

*

رسم و رسوم امه بجا

آیین‌ها و رسوم بر جا بود

نکاردمه کمه پلا

هیچ چیزی نهانی نداشتیم تا زیر نمد پنهان کنیم

عاطفه ام پیشوم بیئه

شب چره می ما عاطفه

آسمون دل دنوم بیئه

آسمان، صفت دل‌هایمان

جلب و پست کم دوینه

پست و نا بکار کم بودند

ناگه دگال دنی بیئه

نه اینکه ابا نبودند

خا اغوزدار پوچ هم دانه

به هر حال درخت گردکان، میوه پوک نیز دارد

رمه لنگ و لوچ هم دانه

رمه گوسفند، لنگ و دیوانه و لوچ نیز دارد

کارسی بن شیرین خو

خواب شیرین زیر کرسی

دنی بیئه آنتن و شو

آنتن و شو نبود

مینس امه چراغ موشی

مونس و همدم ما چراغ پیه سوز

اما دویه دل خاشی

اما دلخوشی بود

خا آگه شوم گرس آس بیئه

اگر شام آس ارزن بود

زن و مرد دل خاش بیئه

دل هر زن و مردی خوش و خرم بود

خوبی نویه به جواب

خوبی بی پاسخ نبود آن روزگاران

أَمْسِنِ سَرِ اِشْكِنِ بَيْئَةَ بَابِ
در آن هنگام سرشکن مرسوم بود

بَاهَارِ مَمِدِ كَارِدِهِ حِسَابِ

مَمِدِ (محمد) بَهَارِ هَزِينَه‌ها و مَخَارِجِ و بَهْرَه‌ها رَا
محاسبه می‌کرد

بِهِ دَفْتَرِ و مَشْقِ و كِتَابِ

بدون دفتر و مشق و کتاب

هَفْتَا بَلِيكِ پَهْلُوُونِ

هفت طایفه پهلوان

نَتَاجِ يَلِ تَخْمِ كِيُونِ

از تبار یل و نژاد کیان

كَلِيچِ مَلِكِ بَا دَرَزِيُونِ

کلیج ملک، درزی‌ها

رَئِيسِ و دَرُوِيشِ ، قَاضِيُونِ

رئیس ، درویش ، قاضی‌ها

قَارِقِ و چُونِ هَمِ دِ تِيرُونِه

قرقچی‌ها هم دو تیره هستند

اَحْمَدِ ، مَحْمُودِ ، نَبِيرُونِه

از دودمان احمد و محمود

اَمَّا قَدِيمِ از غَالُونِ

اما طایفه قدیمی ازغالون

يَكِي پِدَا نِينِه اَلُونِ

یک تن اکنون پیدا نیست

*

*

*

وَقْتِ تَلَا خُونِ بِهِ قَرَارِ

هنگام خروس خوان، بی قرار

شَوِگِيرِ هَاكَارِدِه چَارِبِه دَارِ

چاروادار شیبگیر به راه افتاد

نَاْمَرِدِه چَلِه مَنگِ و مَسْتِ

چله ی نامرد، منگ و مست

سَرْدِي بُوْرِدِه لِنگِ و دَسْتِ

سرما دست و پا را کرخت کرد

خُورِدِ چَلِه رُوبِه گَتِ بَرَارِ:

چله کوچک رو به برادر بزرگ :

« حِفِ گِه اِنِه مَن پِه بَاهَارِ

افسوس که از پی من بهار می‌آید

تَن بِه كَافُورِ تَن جَا بِي بُوْمِ

کافور به تنت اگر من جای تو بودم

اِگِه نَا تِنِ اِنْدَا بِي بُوْمِ

یا اندازه ی تو بودم

پیر زنده کل پشت کاشتمه

پیرزن را پشت اجاق

بامشی ره ون پشت کاشتمه

و گربه را پشت پیرزن

کاردره صحرا کاشتمه

و چوپان را در صحرا

سگِ ون همراه کاشتمه «

و سگ را به همراهش می‌کشتم»

کولاک و باد شونگ کاندنه

کولاک و باد فریاد می‌کنند

کشته هو، ونگ کاندنه

هو می‌کشند و بانگ بر می‌آورند.

باد دم و ورف دئه زهر

دمه و برف چشم غره می‌دهند

مثل پلنگ و ورگ و شیر

به سان پلنگ و گرگ و شیر

خانه دله به درد سر

اما درون خانه با خاطری آسوده

بنی مرخا رسنه چر

خاله بنی با چرخ دستی نخ می‌ریسد

چلیک گره تو خارنه تو

گهواره نوزاد تاب می‌خورد

آش بنوئی قالِ اُ

و آب برنج به جوش آمده

گال بزو تش بشکفته حرف

آتش همچون گلی سرخ شد و حرفها و سخن‌ها

شکفت

همنده نه سیر سیرِ ورف

برف ریز ریز بیرون

سرسیک پرنه تش کله سر

جرقه‌های آتش روی اجاق می‌پرد

شونه تا استاره یِ وِر

و تا پیش ستاره می‌رود.

*

*

*

فردا آنه ماه انه (فردا آبان ماه می‌آید)

کُک دری هی مونه مونه

کبک دری (شناسا و نامی به تاووس کوهی) با

غمزه و ناز و کرشمه

خوندسته های مشتلقونه

می خوانند: های مژده مژده مژده

نوروز سلطون در انه

نوروز سلطان می آید

حکم زمستون سر انه

حکومت زمستان به سر می آید

بازم در انه انه ماه

باز آبان ماه می آید (آبان تبری: معادل اسفند شمسی)

باز کل و کور انه سما

باز کور و کچل به پایکوبی می پردازند.

پسرده یخ ا دکته

یخهای منجمد و فسرده ، ذوب شدند

أفتاب تن تو دکته

تن أفتاب تبار و داغ شد

دار و علف و ستانه خو

درخت و علف از خواب بر خاستند

سوز بویه تپه ی لو

کرانه ی تپه سبز شد

خانه ی پشت دکشینه تو

پشت خانه تاب بستند

وچه ویله ی دو به دو

کودکان می دونند و بازی می کنند

یک غزی دنیا نو بیئه

ناگهان دنیا نو می شد

کیچه په خنده سو بیئه

در کوچها خنده سوسو می زد، نور می افشاند

ونوشه دیم گئو بیئه

گونه ی بنفشه کبود می شد

اشکار گو، دیم به کوه شیئه

مرال به سوی کوه می رفت.

شسیتک زو بلبل کو به کو

بلبل دشت افشانی می کرد

رجه، النگ، چشمه و رو

(در) چمنزار، جنگل ، چشمه و رودخانه

عاشق سروسنه نوبه نو

آن شوریده ی دلباخته نو به نو می سرود

یار گالگونه گاله رو

یار گلستان است و گل رخسار

پیرزن چله سر آمو

«چله ی پیر زن» به پایان می رسد

ورف په گال اشکم در آمو

در کرانه ی برف گل «گال اشکم» می‌رویید

ارمون اون پارندرا

خوشا سالیان گذشته و آن روزگاران

عد گردش و اون نوقوا

گردش نوروزی و آن قبای نو

نخود ممیج، تی تی می می

کشمش و نخود و اسباب بازی کودکانه

دستلاف و خارخارچی

اسکناس عیدی و چیزهای خوب

**

وقتی آمو آرکه ماه

وقتی آذر تبری (فروردین شمسی) می‌رسید

دترکون هم شینه صرا

دخترکان هم به صحرا می‌رفتند

یا گل گیرون یا چال چاله

یا گل گیرون یا چال چاله

پندون سوزی و هلاله

سبزی و لاله در گوشه چارقدها

دیم سرخ سه یا ماه تی تی

رخساره همانند سیب سرخ یا شکوفه ی مهتاب

مشمَل و آروس باپلی

آراسته و پروانه عروس

پیرن همه نقش و نگار

پیراهن همه نقش و نگار

سرخ و کئو، زرد دینار

سرخ و کبود، زرد دینار

وشون دله من جان یار

در میان شان دلبر جانانه ی من

هلی وشکو بوی باهار

شکوفه ی آلوچه وحشی و بوی بهار

آهو چش و مخمل رو

آهو چشم و مخملین رخسار

داشته ونوشه بک و بو

عطر و طعم بنفشه را داشت

چش پلی قدری کئو

کناره چشمانش لکه ای کبود

خاش هادئم اسبه بوو

بیوسم تا سپید گردد

کالورد بوته اسبه قوا

قله ی کالورد قبای سپیدش را از تن در آورده

کارچک به سال سبزه پچک
 موی پیچیده علفزار با پیشانی «کارچک» سان
 کورجگ و شنگو، تچوآ
 «کورجگ» و «شنگو»، «تچوآ» (نام گیاهان)
 شوآر په آزی و لولا
 در امتداد دره «الزی» و «لولا»
 مارآنبو و یماآر شفا
 «بومادران» شفای بیماران
 بارتنگ دوا، تیم خاردا
 «بارهنگ» دارو و تخم آن قابل خوردن
 مازشکو لب خنده دره
 لب «مازشکو» خندان است
 بکلیسته، استاره بینه
 ستاره‌ها به زمین ریخته
 دارسائه خاته آتره
 «آتره» سایه ی درخت خوابیده
 النگ و چشمه، شوآره
 در چمنزار و کنار چشمه «شوآره»
 کله کله لو، پی تی نک
 «پی تی نک» کناره‌های جوی

دکارده نو بلن بالا
 رخت نو پوشید، آن بالا بلند
 آروس بویئه نوباهاآر
 نو بهار عروس شد
 ونگوئه مخمل دمه جار
 دیم زار فرش مخملین پهن کرده
 اورشیم بیورده رونما
 ابریشم رونما آورد
 گک لیله ی لنگ دست حنا
 دست و پای جوجه کبک حنا زده
 رو به هلاله جیک جیکا
 گنجشگان به لاله می‌گویند
 زود در برو تن بخت بوشا
 زود بیرون آ که بخت گشوده
 جیک جیک جیکای اشتلم
 فریاد شادمانه ی گنجشکان
 شپیل و شستیک و شیشیم
 سوت و دست افشانی و بشکن زدن
 گالال په گوش بامشی گوشیک
 بامشی گوشیک (نام گیاهی) با گالاله ای در بن گوشش

چِکَلِ بِنِ کَوْتَرِ خِينِک

« کوتر خینک » زیر صخره

« سنگ اَبِنِ » عرق چینک

عرق چینک در چشمه « سنگ اَبِنِ »

« اوراز دره » یِ پندیرک

پنیرک « اوراز دره »

« آهوبره » یِ گندمو

« گند مو » یِ « آهوبره »

« داروه » یِ مِتکا در بامو

« متکا » یِ « داروه »

*

تا البُ برق زوئه هوا

همین که آذرخش در آسمان پدیدار می‌گشت

کماگوش خاش چترِ وِشا

کماگوش (نوعی قارچ خوراکی) چترش را می‌گشود

اَلِه ووری گیتیمه پر

مانند عقاب پرمی گشودیم

تا به کالوردِ کله سَر

تا به قلّه یِ کالورد می‌رسیدیم

چگّه سِما کارده کوتر

دست افشانی و پایکوبی می‌کرد کبوتر

ننای اُون دِتر دِتر

دختر دختر مادر

دارسر کمونچه زو، جیکا

بالای درخت گنجشک کمانچه می‌زد

سردا امیری ، طالبا

و امیر و طالبا می‌خواند

آمَزِن بدوشته ترنه مار

زن عمو گاو تازه زاییده را دوشید

اشکار بورده کوچ بار

بزکوهی کوچید و بارو بنه خود را برد

گونو به یی تا سارووار

از گونو تا سارووار

« ارازدره » تا « یر رووار »

تا « ارازدره » تا « یر رووار »

گُرسون کله تا دم زنون

تا « گُرسون کله » تا « دم زنون »

بلبل آمو بخون بخون

بلبل آواز خوان می‌آمد

دشت و نسوم کارده فرش

دشت و دامن سایه سار کوه را فرش می‌کرد

گلیچ زوئه کل پچه نقش
و گلیچ کل پچه نقش می‌بافت

*

أفتاب خلتوم نکارده سر
دیر زمانی نیست که أفتاب غروب کرد

گه سا وراز باموئه در
گراز سیاه بیرون آمد

گوگ مار کش خو کشییه
گوساله در آغوش مادر در خواب بود و خروپف می‌کرد.

دلِمک دار تک تو دکشییه
رتیل نوک شاخه تاب بست

بارده کالی سرخ تلا
خروس سُرَخ به لانه رفت

سوزنده ایوون چلا
چراغ ایوان سو می‌زند

روشنک هلی دارده پنه
روشنک (ستاره زهره) درخت آلوچه را می‌پاید

چکل چیگون وشینه
در نوک صخره می‌افروزد

چوک چوک سرونه دم به دم

شباهنگ هماره و پیوسته می‌سرود

پلنگ ناره تنگه دم

نعره ی پلنگ دم تنگه

شوپه شوئه دیم جار سر

شب پا به دیم زار می‌رود

ببری ره برنه کومه ور

ببری (نام سگ) را به کومه می‌برد

شوپه بابو ره وش بدا

شب پا مشعل را افروخت

تپا دازه ره تش بدا

وگون تپا را آتش زد

راسته ی تن گروگ چغا

بر تن مترسک قبای پشمی نامرغوب

باد جلو کانده سِما

و جلوی باد می‌رقصد

کله کشنه ماه نو

ماه نو سرک می‌کشد (ماه نو: نام دختران)

من رخواتی، من گال رو

مونس من ، گل رخسار من

رووار جه کانده عاشقی

با رودبار معاشقه میکند

وقتی دی ماه تبری (اردیبهشت شمسی) می‌آمد

شق شق شینه آروس جیکا

گنجشک‌های زیبا با غرور و آراسته می‌خرامیدند

اون بلبلک نقاره زو

دم جنبانک نقاره می‌زد

صواحي گالش ناله زو

بامدادان گاوچران ناله می‌زد

وارش گیتته و الب ناره زو

باران می‌بارید و آذرخش نعره می‌زد

برکت و شیر فواره زو

برکت و شیر فواره می‌زد

زارت پلی شیر دانه در

کنار زیارتگاه شیر دهش (خیرات) می‌کردند

اسب بادیه اُزنون سر

ظرف آب روی سر زنان

*

بیست و شش نو سال ماه

بیست و شش نوسال ماه تبری (معادل ۲۸ تیرماه

هجری شمسی)

زلف چم دائه اون نو زُما

آن تازه داماد زلف آراسته می‌کرد

ریک شندنه لوبند سی

درکرانه ی تپه می‌خندد

هتی کاندۀ روکِ پلی

و کنار تپه دلی دلی می‌کند.

دیم جار و ملک وه قلی

و دیم زار و زمین را قلع اندود می‌کند

گوش کاندۀ دشتِ سمفونی

به سمفونی دشت گوش می‌سپرد

شالِ اِشتِلم وک رَجِ خونی

بانگ شغالان و آواز نوبتی غوکان

گاه خوردِ مارِ قب سنی

گاهی سینی نامادری

اون دندرای آسنی

آن افسانه روزهای گذشته

گاه کل چرِ آفن دره

گاهی داسِ ناپدیری

استاره ارنه من پره

ستاره بر دامن من می ریخت

*

وقتی آموئه دئه ماه

عیدی دانه خاش نومه ره

به نامزد خود عیدی می داد

خریه ناز و غمزه ره

و غمزه و نازش را می خرید

*

باموئه سیزده تیره ماه

تیرماه سیزده آمد (تیرماه سیزده = جشن تیرگان =

سیزده تیرماه تبری = ۱۲ آبان هجری شمسی)

در تک لال و شیش صدا

دم درگاه صدای ترکه و لال

لال باموئه ، لال باموئه

لال آمد، لال آمد

لال کال بال باموئه

لال بی دست آمد

پار بارده امسال باموئه

پار رفت و امسال آمد

عده همه سال باموئه

جشن هر ساله فرا رسید

ارمون اون پارندرا

دریغا و خوشا سالیان گذشته و آن روزگاران

ارمون اون پارندرا

دریغا و خوشا سالیان گذشته و آن روزگاران

*

یک سال کاکو پئیز ماه

یک سال دایی در پاییز

کاشته بویه صر صرا

در بیابان و کوهستان کشته شد

خون دیمه پاشون بویه

خون در دامن کوه فرو پاشید

میا هراسون بویه

هوای ابری هراسان شد

وارش دئیته یکسره

باران بطور پیوسته باریدن گرفت

خون سیل بویه در دره

خون سیل شد و در درهها به راه افتاد

رمه بوینه تیم و تار

رمهها تار و مار شدند

بئیته ورگ گالدست کاهار

گرگ ، بز جوان پاسفید را گرفت

مش بوینه صر به صرا

میش‌ها تارو مار و پراکنده شدند

وَره بوینه به پناه

بره‌ها بی پناه شدند

بلبل دکال زُونِ ننه

بلبل لال شد و به سخن در نمی آید

لِله ی چِل مقوم ننه

آوای نی چهل مقام نیامد

نا تبری و نا طالبا

نه آواز تبری و نه طالبا

هیشکی صداره سر نِدا

هیچکس آوایی و آوازی در نداد

همش انه بیشال شونگ

جیغ شغال به گوش می‌رسد

کوئه کاردِ های های وونگ

بانگ و هی هی چوپان کجاست

خور بیورده تُرنه وا

باد سرد کوهستان خبر آورد

جوُن بمرده به گانا

جوانی بی گناه مرد

شم سامون له بارده چنار

در سامان شما چناری فرو افتاد

بیش‌وسته نه آوندِ دار

افرا پریشان و آشفته است

خانه شونگ و شیدا بیئه

خانه فریاد و فغان بود

مرخای وُنگ وا بیئه

بانگ و آوای حزین خاله به گوش می‌رسید

ددا وِنه کارده موری

خواهر او مویه می‌کرد

اسری به چش وارش ووری

با اشکی در چشمان، بسان ریزش باران

سر گر بزه، دل غم دزه

با چارقدی از پشت گره زده و دلی مالمال از غم

دیفار و در ماتم بزه

دیوار و در ماتم زده و اندوه ناک

فاملون تن سا جومه

بر تن بستگان جامه ی سیاه

سر سلامت وا آمونه

برای پُرسه و اندوه گساری آمده بودند

اوّل شینه زنون پلی

اول به سراغ زنان می‌رفتند

ون دیم رنگِ رو بارده
 رنگ چهره اش به زردی گرایید
 دلمبسته مرگ و بلا
 مرگ و بلا آوار شد
 ول بویه و کمر دلا
 کمرش خم و کمان شد
 می بویه صحرای ورف
 مو بسان برف کوهستان شد
 چوتی بئوره دل حرف
 چگونه درد دلش را بگوید
 کاکسن دِ نکارده حنا
 دیگر زن دائی حنایی نبست
 وچه صغیر و بی گانا
 کودک، یتیم و بی گناه
 هیچ وچه ی بی چر نوو
 بادا هیچ کودکی یتیم نشود
 غم نصیب کافر نوو
 حتی اندوه نصیب کافر نیز نشود
 *
 صغیر خالاصه گت بونه

اگه بی بون قوم خادی
 اگر از خوبشان نزدیک می بودند
 یک کالا بنه زوئه
 یکی کلاه بر زمین می زد
 نفرین به زمونه زوئه
 به زمانه ی (غدار) نفرین می کرد
 یکی گوته عاقبت به خیر
 یکی می گفت: فرجام به نیکی
 با درد و غم سینه پر
 با درد و اندوه و سینه ای مالا مال
 برمه ره جا بدائه مار
 مادرش گریه اش را پنهان کرد
 اون وکله نیشته مرگه دار
 در گوشه ای سوگوار نشست
 دماسته چشم در کدا
 چشم به آستانه در دوخته شده
 بلکوم بیئه تازه زما
 تا شاید داماد جدید وارد شود
 اون ساسا چشم سو بارده
 نور چشمان سیاه رفت

یتیم سرانجام بزرگ خواهد شد

ملکمیچ وه بد بونه

و برای ملک الموت رو سیاهی خواهد ماند

ندمبه که بی نه اسا

نمی دایم چه زمانی بود

کویر دویمه یا صدوا

در کویر بودم یا صدوا

بامومه ده بعد از نه ما

به آبادی آمدم بعد از نه ماه

خانه بی نه چکه سیما

درخانه دست افشانی و پایکوبی بود

چر مار منیو زن بتنه

پدر و مادر برایم زنی گزینش کردند

مره تا اُسن نتنه

اما من تا آن هنگام نمی دانستم

خِله خاشال بوی بیمه

بسیار شادمان شدم

شادی جه لال بوی بیمه

از شادی زبانم بند آمد

اؤل بویمه سرخ و سا

نخست از شرم رنگ به رنگ شدم

دل دله کاردمه سما

اما در درون پایکوبی و شادی

نومزه یه ماه تکه بی نه

نامزد مهپاره (پاره ای از مه) بود

گال ووری بشکفته بی نه

به سان گل شکفته

مره دی نه پرده کارده

مرا می دید پنهان می شد

وریتنه و خنده کارده

با خنده ای می گریخت

وقتی که مار چر دنی بون

زمانی که پدر و مادر نمی بودند

براروگت تر دنی بون

یا بزرگترش یا برادرش نبودند

بِصدا شیمه وشون خانه

آرام و بی صدا به خانه شان می رفتیم

شیرین بی نه اون واهمه

آن واهمه شیرین بود

ارمون اون کله ی تش
خوشا آتش شعله و آن اجاق
زن مار سیره نمزه ی کش
منزل مادر زن و در آغوش یار
**

ورمزد شو ارض وسما
در شب اورمزد (اول هر ماه)، آسمان و زمین
مهر کار دنه و حمد و ثنا
نام خدا را بر زبان می‌راندند و سپاس و ستایش
می‌کردند

أفتاب هلا ته نزو بو
زمانیکه هنوز درخشش آفتاب پدیدار نمی‌شد
(قبل از برآمدن آفتاب)

تاریکی ره په نزو بو
و تاریکی را پس نمی‌زد
شی یی مه تا چشمه کنار
به کنار چشمه می‌رفتیم

یا شورشورون یا یرووار
یا شورشورون یا یرووار
ایوردمه درگدا
به آستانه در می‌آوردیم

با برکت و مهر و شفا
با برکت و مهر و شفا
**

به أفتاب تیر خسته
به أفتاب تیر خسته

که هستی جه دل دوسته
که به هستی دل بست

این پیر ارس هسته گواه
این سرو کوهی پیر گواه است
صد نا هزارون سال ماه

که صدها نه هزاران سال است
روشنی جه ایمون داشتیمه
که به روشنایی ایمان داشتیم

راستی جه پمون داشتیمه
و با راستی پیمان
**

دازه ی دی شی ئه هوا

دود گون به هوا می‌رفت

تندیر بو پیتته صرا

بوی تنور در صحرا می‌پیچید

وچه گوته کشتا ننا

کودک: من نان کِشتا (نان کوچک سه گوش) می‌خواهم

بلا من دل جانا ننا

مادر: درد و بلایت به جانم، جانان مادر

ارمون مار تن خسته چش

خوشا مادر چشمان خسته ات

اون گرمه نون و پنجه کش

آن نان گرم و آن پنجه کش

*

چر رشته تخت سر من ماما

مادر بزرگم بالای سکو با چرخ دستی نخ می‌ریسید

ون دور ور زا زکا

نوادگان و کودکان پیرامون او

تاشون گه دل میا بی ئه

به محض اینکه دلش ابری می‌شد

سا تاریک هوا بی ئه

به سان هوای گرفته و تاریک

ناجش دائه وه دم به دم

ترانه حزن و بی‌قراری می‌سرود

اسری دیره، بشوره غم

تا سرشک چشمان اندوه را بشوید

**

در ائه سیصد تا سوار

سیصد سوار در حال آمدن هستند

سوار نئو سپهسالار

سوار نگو: سپهسالار بگو

هنگومه و غاغا بپا

هنگامه و غوغایی بیاست

گوش فلک کانده صدا

گوش فلک زنگ می‌زند

برنوی نالش دم به دم

ناله ی برنو پی در پی

پلنگ غارش تنگه دم

غرش پلنگ جلوی تنگه

دپینه کوه گرد و لاخ

غباری در کوه پیچید

دشمن خرینده سیم سولاخ

دشمن به دنبال سوراخی می‌گردد

موزر همه نقره نشون

همه ی موزرها نقره نشان

آوازه بارده کهکشون

آوازه به کهکشان رسید

نقاره زن اسبونِ سِم

سم اسبان نقاره می زد

گالمه دره وشونِ دِم

منگوله ای روی دم‌هایشان

کهر، غزل؛ قراء، سرخون

اسبان کهر، سپید، سیاه، سرخان

شیره شونه تا آسمون

شیهه آنها تا به آسمان می رود

پلورِ نوم بی نه پدا

نام پرور به میان می آمد

چشم فلک کارده حیا

چشم فلک حیا می کرد

*

یک الب بزوئه ، تش بارده

آدرخشی پدیدار گشت و آنی زبانه‌های آتش خاموش

شد

اون سمند سرکش بارده

و سمند سرکش ناپدید شد

بارده غرور و افتخار

غرور و افتخار رفت

دیگه دَئیه اون وقار

آن وقار نیست

مشدی کوئه تن هیمنه

مشدی! شکوه و هیمنه ات کو؟

سهراب کو تن، باغ و رمه

سهراب! باغ و رمه‌هایت کجا رفتند؟

سه تیرِ کمری بارده

سه تیر کمری رفت

آوازِ پلوری بارده

آوازه ی پروری رفت

وقتی بارده برنوی دنگ

آن هنگام که صدای برنو خاموش شد

ون جا باموئه سیخ و سنگ

به جایش سیخ و سنگ آمد

حشیش بامو، تریاک و بنگ

حشیش و تریاک و بنگ آمد

دیم همه ی کافور رنگ

چهره همگان به رنگ کافور

قدیما گوته مٲل

در روزگاران قدیم ضرب المثلّی می گفتند

تش جه کلین انه عمل

از آتش خاکستر به عمل می آید

دل همه ی بیلاستوئه

دل همگان پلاسیده

وضع همه ی بلاتوئه

سامان زندگی همه پریشان

غیرت الان شیل و ول

مردانگی اکنون سست هست

ندومبه گه چی شی فیل

نمی دانم از چه روی می باشد

*

اما برار خاصّه نی ئه

اما برادر! جای اندوه و دریغ نیست

این همه ی قصه نی ئه

این همه ی فسانه نیست

آمد در واژ برار

در امید باز است برادر

خادا سبب ساز برار

خداوند سبب ساز است برادر

اون سر طلای ارسیمه

آن سرو کوهی قلّه سرطلا هستیم

اون جاوذن ققنوسیمه

ققنوس جاودانه هستیم

نا باد دم و کولاک و مه

نه کولاک و طوفان و مه

نا ترنه و ورف و دمه

نه ترنه و برف و دمه

نا زمهریر و هلهله

نه زمهریر و گرمای سوزان

ام زلف حتی نپشونه

حتی زلف ما را آشفته نمی کند

ارمون اون پارندرا

خوشا سالیان گذشته و آن روزگاران

شرون و ببر ونگ وا

بانگ و آوای شیران و ببران

*

خوندسته آمی فریدون

عمو فریدون (نوحه) می خواند

لعنت کارده بر شمر دون

بر شمر دون لعن می فرستاد

گوته لعنت بر یزید

می گفتند نفرین بر یزید

بر نابکار و هر پلید

بر نابکار و هر پلید

سین زنی گه بی نه تموم

سینه زنی به پایان می رسید

شی ئی مه تا تکه سلوم

به تکیه سلام می رفتیم

اهل عزای شاه دین

اهل عزای شاه دین

خوش آمدین، خوش آمدین

خوش آمدید، خوش آمدید

*

سفره ره تاشون اینگونه

همین که سفره را پهن می کردند

وجه و یله چش چیک زونه

کودکان به چشمان نوک می زدند

نزاوائه الله مونا

همانند عقاب و کرکس قله نیزاوا

تپ به تپ کاردنه پلا

برنجها را می ربودند

وجه و یله وشنا بینه

کودکان گرسنه بودند

سعید واد چیتکا بینه

به سان جوجه های سعید آباد

ام روزگار الچین و رش

روزگار ما خال خالی و تیره

اما و شسته دل تش

اما آتش دل افروخته بود

گت بی ئی مه وشنا بتیم

با شکمی گرسنه بزرگ می شدیم

تسا په بسوته دیم

پا برهنه و چهره ی سوخته

کوره سر و اشکم قرار

کوره زغال و شکم مزدی

یک لا مزدیر یک لا به غار

گاهی مزدور و گاهی برای بیگاری

بَتِّين و کور و لار

کویر و لار و دوندگی و مشقت

سه ماه زمستون چاره دار

سه ماه زمستان چاروادار

زموننه شیرین و چه تل

زمانه چه شیرین و چه تلخ

دشمن ور گس نویه ول

اما پیش دشمن گردنمان کج نمی شد

ارمون اون پارندرا

خوشا آن روزگاران و سالیان گذشته

عاطفه و مهر و وفا

آن عاطفه و مهر و وفا

*

هوشنگ آمی ماشین داشته

عمو هوشنگ خودرو داشت

هیفده تا سرنشین داشته

هفده سرنشین داشت

سوار بینه دشمن و دوست

دشمن و دوست سوار می شدند

هیشکی نکارده کوست به کوست

هیچکس تنه نمی زد

کارد داشتیم همه سلاب

شبانان ما همه کویری بیگانه

بسوته دیم، عین کباب

با چهره سوخته به سان کباب

علی اکبر احمد پهلون

علی اکبر احمد (احمد فرزند علی اکبر) پهلوان

بیته نتاج قاضیون

از تبار قاضیها بود

خاش دعوی کارده مد آقا

مد آقا شوخی می کرد

قدم زو اکبر کدخادا

کدخادا اکبر قدم می زد

قلم زوئه سلطون احمد

سلطان احمد (احمد فرزند سلطان) قلم می زد

هسکو دله آل مدد

در هسکو آل مدد بودند

ابرام بُبا با عاطفه

ابراهیم بابا (بابا فرزند ابراهیم) با عاطفه

چشم و چراغ طایفه

چشم و چراغ طایفه

مدد خیر الله بی ریا

مدد خیر الله بی ریا

ولی الله محمد چی با صفا

ولی الله محمد چه باصفا

هفتا بلیک با وقار

هفت طایفه ی با وقار

بهمنی سرخون ده سوار

بهمنی سوار اسب سرخان

*

سمند بی نه یراق و زین

سمند با یراق و زین

کاجه؟ یربند دونه خرین

کجا؟ یربند برنج خر

عنبر بو و گرده دونه

برنج گرده و عنبر بو

بار کاردمه دیم به خانه

بار می کردیم سوی خانه راه می افتادیم

خئیل زنون رج خونی

آواز خوانی نوبتی و پی در پی زنان ساده دل روستایی

مشمل و شاد و کیوونی

آراسته و شاد و کدبانو

عباس کاکو بی سر زون

دایی عباس ساکت و آرام

چیق کشیئه ناگمون

ناگهان چیق می کشید

*

سارووار رمه بارده

رمه های سیاه رودبار ناپدید شدند

عل شلیج الله بارده

آوای نبی علی شلیج (اهل شلی) رفت

درویشون تگه پلی

جنب تکیه درویشان

استا بی نه مشد حوسن علی

مشهدی حسین علی ایستاده بود

پوند زونه دار هلی

درخت آلو را پیوند می زد

خیاط دویه غالمعلی

دوزنده ای بنام غلامعلی بود

گاه اوستا یدالله آمو

گاه استاد یدالله (دوزنده) می آمد

مَلّا مره کارده فلک
 مَلّا مرا (در مکتب خانه) فلک می کرد
 دنیا مره زوئه لوتک
 فلک به من تیپا می زد
 من چر داشته هفتا وچه
 پدرم هفت فرزند داشت
 همه زه زه زرزم کاته
 همه گان چون زنبورکان و همه گان زرنگ
 وشون بلبل ، من خر جیکا
 آنها چون بلبل و من در میانشان چون گنجشکی
 خپل و گنده
 خاک بستر و دھون الا
 کودن و پخمه در فراگیری دانش
 مار گوته هی تردب بزنه
 مادر می گفت دیو تو را بزند
 صب و ستائنه ترعب بزنه
 بامدادان که بیدار شدی سخت بیمار شوی
 به به مره سرتپ زوئه
 پدر به من تو سری می زد
 سرتوکار د و میج گپ زوئه
 با سرزنش با من سخن می گفت.

بَتَن کئو چُغا آمو
 بتن چغای کبود می آمد
 وچ وچه او دوته قوا
 برای کودکان قبا می دوخت
 دُمادی رخت دوته سِوا
 رخت دامادی جداگانه می دوخت
 اسمال دائی داشته دکون
 دایی اسماعیل دکان داشت
 نخود ممیج روته روغن
 نخود کشمش و روغن می فروخت
 لمپا شیشه با قند چایی
 و شیشه گردسوز و قند و چای
 گرمینه سِر یکشاهی
 فلفل سیری یک شا هی
 دنیا کانه داد و ستد
 دنیا نیز (مانند دکان اسماعیل با انسان) داد ستد
 می کند
 هر دست هادی، گیندی به جدّ
 هر دست بدهی همان دست می گیری به جدّ
 *

مدام گوته مارِ وچه

پیوسته می‌گفت فرزند مادر

انده نکف ته کیچ کیچه

در کوچه‌ها پرسه نزن

انده ته دوزدوز کا نکن

دوز دوزکا نکن

تبرو و گالی کا نکن

تبرو و گالی کا مکن

دترکون جه هف سنگ نکن

با دخترکان بازی هفت سنگ مکن

آش آشی و پس سنگ نکن

بازی آش آشی و یه قل دوقل مکن

پسر بخون ملاً بواش

پسر بخوان تا فرهیخته و دا نشور شوی

عقل دار و دُنا بواش

خرمند و دانا شوی

*

چگه سِما (پایکوبی و دست افشانی)

گگه و مرخا و مرخاشی

برادر و، خاله و شوهر خاله

کاکو، ددا، خَش، عِمه شی

دایی، خواهر، داماد، شوهر عمه

جم بوینه گرد، گت گتون

همه بزرگان گرد آمدند

باردنه تا اره گیرون

به خازندی رفتند

قند بشکنن خِر و خاشی

تا به نیکی و خوشی قند بشکنند

راه دِنگِن شیرنی خاری

آئین شیرینی خوران را برپا کنند

ورمزد سوز، زلالِ اُ

سبزه ورمزدی، آب زلال

روشند دل آفتاب سو

دلی به روشنای آفتاب

دِ کیله ملک، باهاره کشت

و دو پیمانَه زمینِ کشت بهاره

دکاردمه قواله پشت

مهر و کابین وی کردم، پشت قباله

بعد از سه روز زن مار سلوم

پس از سه روز مادرزن سلام

دعوتمه ناهار یا شوم

به ناهار یا شام فراخوانده شدیم

اَوّل شو خورد عروسی

شب اول عروسی کوچک

دعوتنه قام و خادی

قوم و خویش دعوت بودند

همه آن د بار گیتنه

همه‌ها را از روی ستوران به زمین می گذاشتند

جوئن ده کار گیتنه

جوانها را به کار می گرفتند

چو ره آدمک تاشینه

از چوب آدمک می تراشیدند

عطر و مشک در تیک پاشینه

عطر و مُشک در آستان در می پاشیدند

بم اندو دیفار گت کله

بام اندوده و دیوار جلا داده و رخشان

سوخته دیفار و بنه

دیوار و زمین می درخشید

همه وافه بینه و تُنه

همه مانند تار و پود هم بودند

بند بن جه چند بار دونه

از بند بن چند بار برنج

کاردنه ور لگن لگن

آن را (برنج را) در تشت‌هایی می ریختند

مطربون عباس و حسن

خنیگران عباس و حسن

رسمه دویه پار پرار

در سالیان گذشته آیینی بود

یک پاچم کاردنه تار

که یک پاژن (پاچنگ = بز نر چندساله جلودار

گله) را رها می کردند

هر کی بی بو جید و زرنگ

هر که چالاک و زرنگ بود

به بیت بی بو پاچنگ لنگ

و پای پاژن را به چنگ می آورد

دستمال گیتنه ابروشمی

به عنوان ارمغان دستمالی ابریشمی دریافت می کرد

پشمی جورب، کالا گوشی

یا جوراب پشمی و کلاه گوشی

دتر کون با مونه و ناز

دخترکان با غمزه و ناز

با اِستلم دمبک و ساز

با شواش و تمبک و ساز

مجمه به سر شینه رووار

مجمعه به سر به رودخانه می رفتند

دونه شور دنه یررووار

در چشمه ابی بنام یررووار برنج می شستند

بی چاره مار چی تجنه

مادر بیچاره تلاش می کند

سماوار هفت کول پجنه

سماور جوشان است

زنون مجلس بی نه سوا

مجلس زنانه جدا بود

شستک و دمبک و سما

دست افشانی و رقص و تمبک

دترون پلم سر جیکا

دخترکان چون گنجشک سر بوته‌ها

آروس خانه سو و صفا

گرمی و صفای مجلس عروسی

شاخ تش زوئه بُم سر اسول

در پشت بام فردی به نام اسول شاخ (پاژن را بر

سر می گذاشت و نوک آن را) آتش می زد.

ساتو مردی اصغر کتول

مردی سیاه چرده بنام اصغر کتول

وقتی صدا ره دائه سر

هنگامی که آواز می خواند

پیته برار دل گیته پر

آوایش می پیچید و دل پر می کشید

های لاره لاره سر دائه

«های لاره لاره» می سرود

لیلی بلاره سر دائه

«لیلی بلاره» می سرود

قدر کمونچه ی پلی

کنار کمانچه «قدر»

صد تا بلبل داشته کالی

صد بلبل لانه داشت

پیرون نیشتنه ورکله

پیران بالای مجلس نشسته اند

نرم نرمه گپ نا همهمه

گپ‌های آرام، نه همهمه

گوتنه از دیر و دراز

از راه‌های و سفرهای دراز و گذشته‌های دور می گفتند

رَجَه ی ببر، یربند وراز
 از ببر جنگل می‌گفتند و از گراز یربند
 ترکمون اولجه خور
 از هجوم ترکمانان
 ابرام خان نوچه خور
 از نوچه‌های ابراهیم خان
 یا پول شنون گادر همه
 زمان «پول شنون» (پول ریزان) همه
 رج نیش‌ت بینه پیر و وچه
 از پیر و تا کودک به ردیف نشسته بودند
 پیچ پیچ گه فامیل تر کی نه
 پیچ پیچ می‌کردند که خویشاوند تر کیست
 کاج دره وه، زی تر به نه
 کجاست تا زودتر بیاید (و هدیه خود را بدهد)
 دُمادِ تن لَرگی چُغا
 بر تن داماد چغای لَرگی
 بندین کجین قوا
 قبای ابریشمی (=کجین) بندین
 ون سرخ دیم حیا دره
 چهره سرخ او پر از شرم و آزرَم

دُماد چر ون همراه دره
 ساقدوش به همراهش
 خوندستنه بادا بادا
 آواز « بادا بادا » می‌خواندند
 آخر شو صحر نازا
 و آخر شب « سحر نازا » می‌خواندند
 اُفتاب حناره چنگ گیتته
 اُفتاب به حنا چنگ می‌زد
 کم کم نماز سر رنگ گیتته
 و هنگام غروب کم کم رنگ می‌گرفت
 دُماد سر ده تا شینه
 سر و ریش داماد را می‌تراشیدند
 ستاره و نقل پاشینه
 ستاره و نقل می‌پاشیدند
 لوتی کاته ته ساز بزن
 بچه مطرب ساز بزن
 دمبک به ئی با ناز بزن
 تمبک بگیر و با ناز بزن
 دُماد جلو سما هاکن
 پیش داماد چالاک برقص

دُماد زنده سِرِخِ اِنار
داماد / نار سرخی میزند
کم کم دی ئی روز بی ئه وا
کم کم روز پدیدار می‌گشت
شب‌نم و روشنی بخت بوشا
و بخت روشنایی و شب‌نم باز می‌شد
ارمون اون پارندرا
خوشا آن روزگاران
کتولی و چگه سِما
کتولی و رقص و دست افشانی



غم بتاش فنا هاکن
اندوه را بتراش و نابود کن
گوئه وه امشو شاپونه
می‌گویند داماد امشب پادشاه می‌شود
غال غاله ئه بپا بونه
غلغله ای بپا می‌شود
دف زندنه حور و ملک
حور و ملک دف خواهد زد
سو بونه ایوون فلک
ایوان فلک روشن خواهد شد
گالمه دره کهر یال
منگوله ای بر یال اسب کهر است
کارچک بزه آروس سال
موهای پیشانی عروس آراسته است
گوش په گالال و دیم خال
کلاله ای آویزان پشت گوش عروس و خالی بر
رخسارش
گگه دانه آروس بال
برادر بزرگتر دست عروس را نگه داشته است
وقتی بامو تخت هدار
زمانیکه به نزدیک سگو رسید

کوچ

عید بارده و پنجا بامو

عید رفت و پنجاه روز بعد از آن آمد

خاش خور چلچلا بامو

چلچله‌ها خوش خبر از راه رسیدند

سوز چادر شو سر هایتنه دار

درخت، چادر شب سبز رنگی بر سر کرد

بلبل سرونه هی ددار

بلبل مدام می‌سرآید که :

" خِل به خِل چا نیشتینه

چه نشسته‌اید که زمان کوچ و رفتن به بیلاق است

برجی وره با میش اِ نه

بره برجی مادر می‌آید

ده روز دیگه شصت اِ نه

ده روز دیگر شصت (اول خرداد) می‌آید

جم قول وره شیر مست اِ نه "

بره دوقلو مست از شیر مادر از (کویر) می‌آید .

وَلگ بزوئه زرشک تلی

روی خارهای زرشک برگ سبز شده است

گاله ی بن جیکا کالی

و زیر درختچه گنجشک کوچک لانه کرده

زرزم کالی ی رگه رُش

لانه زنبور و جنبش و جوش آن (مردمان

د رفصل کوچ)

تمبلی ره دائمه تُش

کرختی و سستی را می‌زدودیم و به آن سیلی

می‌زدیم

لاک و لوه ، مرس و قلی

لاک ، دیگ ، مس و لوازم قلع اندود

کاسه ، کچه ، قند و چایی

کاسه و قاشق ، قند و چای

آفن دره ، تور و تاشه

داس و تبر و تیشه

لا و سرین ، گوشکه ، لمه

لحاف ، بالش ، نمد و گوشکه^۳

چند تاجه آرد کاردمه بار

و چند نیم کیسه آرد را بار (ستوران) می‌کردیم

شونیمه خِل په پیش دمبال
 در پی هم به بیلاق می رفتیم
 دیم به خرنند و گندی او
 به سمت و خرنند و گندیو
 گرمکش و رمنده کو
 گرمکش و رمنده کوه
 گرکلا ، مرکک ، سارووار
 گرکلا ، مرکک ، سارووار
 گوشوارد و رسم رووار
 گوشوارد و رسم رودبار
 سرور و هسکو، وش دره
 سرآور ، هسکو ، وش دره
 گونو و ورگو ، چپ گره
 گونو ، ورگو ، چپ گره
 یا پورزمین یا هفت خانی
 یا پور زمین یا هفت خانی
 شورستون ، گپز ، سنگ خانی
 شورستان ، گپز ، سنگ خوانی
 *
 بررسی نیمه خِل هدار
 به سامان خیل رسیدیم

مال دِم به دِم بینه قطار
 و ستوران پشت سر هم قطار می شدند .
 سر بار دره سوسم و گال
 سر باری گل و سوسن
 پریشونه سمند یال
 و یال سمند طلایی در باد پریشان است
 غزل سوار من جان یار
 یا من سوار اسب سپید است
 هلی وشکو بوی باهار
 شکوفه های سفید آلوچه وحشی و بوی بهار
 کوچ کاندیمه دل قرار
 بی دغدغه کوچ می کردیم
 همه خالکن خاخر برار
 گویی همه افراد با همدیگر چون برادر و خواهر هستند
 خادا حافظ جان ایوار
 بدرود ایوار!
 خوبش دا خاش گل و اشکار
 مراقب بزکوهی ات و گل خود باش
 ککی خوندنه گال به گال
 کو کو گاه به گاه می خوانند

آسکور و سیس همه دیار

بزهای سیس و آسکور پدیدار

اون دیر دیرا پا جنگِ تال

(در ابتدای ورود به بیلاق) از دور صدای زنگ

پاژن (جلودار گله) به گوش می‌رسید

وره قَرَقَر مارِ دنبال

بع بع بره‌ها دنبال مادر

ببری و ظالم و نهنگ

ببری و ظالم و نهنگ

قرواش و بیدار و پلنگ

قرواش و بیدار و پلنگ

کلاج با ایژدر و ببراز

کلاج با ایژدر و ببراز

غلط! بامونه پیشواز

به پیشواز ما آمدند (با پارس و سرو صدا)

چشمه بیئه قال قال جوش

چشمه‌های بیلاقی جوشان بود

موزر دویه مین دوش

تفنگ قدیمی موزر روی دوش من

میش چی با ناز تو خار ننه

میش‌ها با ناز بر می‌گردند

سنگ چشمه سر اُ خارننه

در سنگ چشمه آب می‌نوشتند

وره بچه، کا کاندنه

بره و بزغاله بازی می‌کنند .

مارِ کش لالا کاندنه

در آغوش مادر لالا می‌کنند .

خوموندنه گره سَر

در خوابگاه خواب می‌مانند

آله وشونِ دورِ وَر

در حالیکه عقابی پیرامون آنها به پرواز در آمده

است

النگ دله ورده کالی

در چمن لانه بلدر چین

پر زنده چپ سر باپلی

پروانه‌ها بالای گیاه چپ پرپر می‌زنند .

جونکا و منگو دوش به دوش

گاو نر و ماده دوشادوش یکدیگر

همدیگر گپ دَنه گوش

به صحبت‌های هم گوش می‌سپزند

هدی جه ایگر بوینه

با هم انس گرفتند

خاراڪ نون و پندير و لور
 و خوراڪ نان و پنير و لور
 ڪارڊون چمشڪ بوٽنه
 شبانان ڳالڻ چوپاني خود را از پا درآورده
 از عشق نجما گوته
 از عشق نجما می گفتند
 دوش هایتنه لم چُغاره
 لم چغا را دوش گرفتند .
 تش و شنه چایی باره
 آتش شعله می کشد و چای آماده است
 ولای دیم مَش زنده قر
 در دامنه میش سرو صدا می کند
 زریا وره کانده شوچر
 و بره زریا به شب چر می رود
 بل به ئیته تپا دازه
 گون تپا شعله کشید
 تازه پندیر چی خاشمزه
 پنیر تازه چه خوشمزه
 رمه خاتنه بال به بال
 رمه ها پهلوی هم خوابیده اند

با هارِ دیگر بدینه
 چرا که بهار دیگر دیدند
 وره بچه مار مار بینه
 بره ها و بزغاله به مادرشان می رسیدند
 دِ عالم خور دار بینه
 دو گیتی با خبر می شدند
 غال غاله پیته کهکشون
 غلغله آن ها در کهکشان می پیچید
 هر کی گیتنه مارِه نشون
 هر یک سراغ مادرش را می گرفت
 تاور هسته و نوشه جار
 دامنه های آفتا بگير بنفشه زار است
 رنگین گلیچ ، نقش و نگار
 (بمانند) گلیچ رنگین نقش و نگار است
 آروس دومادِ سرخِ سو
 درخشش سرخ شقایق (عروس - داماد)
 دپیتنه کو ایشمِ بو
 بوی آویشن که در کوه پیچیده
 لته همه شیوا و بور
 رمه های شیوا و بور (سیاه رنگ)

ترنه باموئه هلی چال

مه تا هلی چال آمد

مارافه بی ئو قال مقال

بگو مگو و نزاع بود

ورگ زوزه و سگ کال

زوزه گرگ و پارس سگ

لنگ گه من برسه رمه

گرگ می گفت : اگر پایم به رمه برسد

کامبه درو زمبه هره

(رمه ها) را درو می کنم، اره می کنم

سگ ورگونه روسوخته مار

سگ می گوید : مادر به فلان

شیم نسل کامبه تیم و تار

دودمان تان را تار و مار می کنم

*

فصل نرون اون در دره

دوره ی «نرون» (آمیزش دامها) در درهها

کاوی و مش هر دره

میش و کاوی (میش یکساله) شادمان و مست

نرکله ره سرخ انار

(آنگاه) به سر قوچ انار سرخ

دل ده زمبه شیرین انار

به دلیم انار شیرین می زنم

وره بوون هزار هزار

باشد که : برهها هزار هزار

مال و حشم هشار هشار

رمهها و احشام چندین هزار شوند

*

کش دیم پولاد کارده همه

در دامنه، پولاد (اهل پولاد محله) هیمه می کرد

بخون بخون تا پول مله

آواز خوان تا پولاد محله می رفت:

عقل ونه کله دوو

در سر عقل می باید

یار ونه گه محله دوو

یار می باید در محله ی ما باشد

لبلام و صب کوچه دوو

شامگاهان و بامدادان در کوچه ی ما باشد

دل بوینه تازه بوو

تا دل ببیند و تازه شود

*

نماز سر لنگر ماه تو

هنگام غروب و لنگر مهتاب

زر جی دمِ کاردِ دِنه تو

شبان بز زیبای زر جی را بر می گرداند

سایشلوال اسبه پتو

شلوار پشمی سیاه و پاتاوه ی سپید

نمزه قره نشونه خو

وچشمش که در حال و هوای نامزدی است خواب نمی

رود

یار وفنه نقشین شره

یار شره (پاپیچ نقشین) می بافد

نوج بز و پر کو ونِ پره

در گوشه چارقش سبزه جوانه زد

*

برکت و صحرا و باهار

برکت و صحرا و بهار

خارش فراونِ په بار

فراورده در پستوی گود (سیاه چادر) فراوان است

وا زوئیمه میش و وره

میش و بره را وا می زدیم (جدا می کردیم)

گوسپن ده دوشتمه بره

گوسپندان را در بره (جایگاه شیردوشی) می دوشیدیم

دنبال وُن برده گرمه چر

دنبال ون آنها را به گرمه چر می برد

همون النگِ دورِ ور

همان پیرامون چمنزار

گوسپن اگر دِ دُم بی بون

گوسپندان اگر دونوبته بودند

محالِ دُم به دُم بی بون

محال بود که دُم به دُم می شدند

اوّل شیرده پرزو هاگن

اول شیر را صاف کن

پمون با شیرزن چو هاکن

با شیرزن چوب اندازه بگیر

شیر در دانه بهر ثواب

بهر ثواب شیر دهش می کردند

دُن قرضه وُندا بی ئه باب

آن زمان قرض و وندا (واره) مرسوم بود.

صِب تا نماشون تِتمه

بامدادان تا شامگاهان می کوشیدیم سخت

شیر درِه هفت کول پِتمه

شیر را می جوشانیدیم

مرخا شیر ده چابن زوئه

خاله شیر را مایه می‌زد

زنافر ماست ون بن زوئه

مقدار جزئی ماست زیر شیر می‌ریخت

استا سغت ماست کارده صب

بامدادان بیدار می‌شد و زتک ماست درست می‌کرد

اون سوز اسری تپ به تپ

آن اشک سبز، قطره قطره

برگر برگر ماست کاردِمه

در دیگ‌های بزرگ ماست می‌ریختیم

مرده گوره راست کاردِمه

گاو مرده را آویزان می‌کردیم

سه پایه سر مشک بی‌ئه دار

مشک روی سه پایه آویزان بود

تلم کومک داشته برار

تلم کمک داشت ای برادر

سرجه به ئی تازه کره

از بالا کره تازه را بردار

ته واز هاکن کارک بره

از پایین دریچه را باز کن

تلم بن دوره هارش

دوغ ته تلم را ببین

مشک بک و بوره هارش

عطر و طعم مشک را ببین

شلپ شلپ شلپ دره

شلپ شلپ شلپ دره

غزل مادیون سرخون کاره

مادیان سپید، کره سرخان

دو پتمه دوپیچ کله

روی اجاق دوغ پزی، دوغ را حرارت می‌دادیم (تا

غلیظ شود)

کاردِمه دیم توره دله

در درون دیم توره می‌ریختیم

سزمه و کشک دو جه انه

سزمه و کشک از دوغ تهیه می‌شود

تفره هم سجو جه انه

قره قوروت از سجو به عمل می‌آید .

سجو پته تا سا بی ئه

سجو می‌پخت تا تیره می‌گشت

تفره رنگ خارما بی ئه

و تبدیل به تفره (قره قروت) می‌شد به رنگ خرما

و پیوسته (محتویات ظرف) را به هم می‌زد
 پندیر ده سوسته نرم بوو
 پنیر را می‌سایید تا نرم شود
 تا گه کله سر گرم بوو
 تا روی اجاق گرم شود
 هدی زوئه رندی نوو
 به هم می‌زد که (محتویات) ته نگیرد
 این همه زحمت دی نوو
 تا همه ی زحمت دود نشود
 زنون بینه کومک کار
 زنها کمک کار بودند
 هر کاری دانه چم و چار
 هر کاری فوت و فن ویژه ی خود را دارد
 موزی کتل دائمه وش
 کنده ی بلوط را آتش می‌زدیم
 نرم نرم وشسته بن تش
 آتش آرام آرام بن دیگ می‌افروخت
 دیم گال بزوئه سیرخ تش
 چهره چون گلی سرخ شکفت
 او دکنه تو دار چش
 و از چشم تبار آب جاری می‌شد

مردون خانه پشت زونه مشک
 مردها پشت خانه مشک (تلم) می‌زدند .
 زنون هم بوم سر زونه کشک
 زنان پشت بام کشک درست می‌کردند
 تلم و تلم پر بارده
 تلم و تلم پر رفت (تلم : دستگاه کره گیری)
 روزی بره سر بارده
 برکت و روزی جایگاه شیردوشی رفت
 *
 ترش آرشه هم بد نوبه
 آرشه ترش هم بد نبود
 ماسته گلی رد نوبه
 در گلو گیر می‌کرد و رد نمی‌شد
 لور پندیر اُجه گیتی مه
 " لور " را از آب پنیر
 چکو لور اُجه گیتی مه
 و " چکو " را از آب لور درست می‌کردیم (چکو :
 نوعی شکلات سنتی)
 آرشه ورشته جان مار
 مادر افروشک (آرشه) درست می‌کرد
 هدی زوئه ددار ددار

کشلیز هلاکو، تن کئو

کشلیز (ملاقه چوبی بزرگ برای درست کردن

آرشه) خسته و تن کبود

کشلیز هلاکو، تن کئو

کشلیز خسته و تن کبود

اون کشلیز و نیموا بارده

آن کشلیز و نیموا رفت

خِل خانه ی صفا بارده

و صفای بیلاق رفت

*

ناغافلی جندی باد بامو

ناگهان باد دیوانه ای در گرفت

بورده ام اسو و اُ

آب و آسیاب ما را برد

اسب بادیه و کشلیز و نال

ونعل، ظرف مسی مخصوص آب و کشلیز را

زمین سر جفت و ازال

گاواهن و جفت و خیش کنار زمین

لیکا بویه آسمون

آسمان سوراخ شد

تیکا نداشته این گامون

توکا غافلگیر شد

راجی و ترنه کاروزار

زمانی کشمکش باد گرم و سرد جنوبی و شمالی

هوا ره کارده بر قرار

هوا را متعادل می کرد

ظهر چارچیلا بارده کنار

اما اکنون روشنای هوای نیمروز رفت

غارنج و تیکا مرگه دار

کلاغ و توکا سوگوار

زلف شه و ترنه بارده

باران ترزلفی و مه رفت

موز گلی نئشه بارده

نئشه و نشاط بلوط رفت

اُرس و کچب خمارنه

سرو کوهی و ممرز خمارند

لنگ زله و نخارنه

به بیماری و پا درد دچارند

تلا به هنگام وُنگ دِنه

خروس بی هنگام بانگ می زند

گالش به هنگام خوننده

گالش (گاوچران) بی هنگام آواز می خواند

حاصل همه پور و تل

فراورده‌ها همه بوزده و تلخ

بز ششه گادر خارنه کل

بز هنگام زایش، گشنی می‌گیرد

اون باپلی شو گینده پر

آن پروانه که شب پرپر می‌زند

چل گینده لمپا دورِ وَر

و دور چراغ روشنایی می‌چرخد

وه آم نیاکان روحه

آن پروانه روح نیاکان ماست

بلبل سو عاشق پیشه نه

به سان بلبل شیدا و دلباخته است

گاهی اماره سرزنده وه

گاهی به ما سر می‌زند

گمونم هسته دل به په

به گمانم دل نگران است

گمونم هسته دل به په

به گمانم دل نگران است

ون دل دره دنبال اِره

آری دلواپس است

ون هارشه سوزه دِمه جار

می خواهد بداند دیم زار سبز است

باز ائه خِل مِش وره مار

میخواهد بداند آیا باز میش با بره اش به بیلاق

می‌آیند؟

وجه ویله شاد هستنه ؟

کودکان شاد هستند ؟

خِل و ده آباد هستنه ؟

خیل و ده آباد هستند؟

زوار چشمه اُ در زنده ؟

آیا از «زوار چشمه» آبی بیرون می‌جهد ؟

خادا اماره سر زنده ؟

خدا به ما سر می‌زند ؟

ون هارشه آم روز سا نوو

می خواهد بداند روزگار ما سیاه نباشد

ام سفره نون تیسا نوو

و سفره ما بی نان نباشد

چری خانه خراب نوو

خانه پدری خراب نباشد

غریبه ور صاحب نوو

بیگانه آن را تصاحب نکرده باشد

و دشمنت همیشه لال باد



نکلسٲ بی بو ام پیک و پر

پرو بال ما نریخته باشد

نسوت بی بو ام باغ و در

باغ و بوستان ما نسوخته باشد

✱

بحق اون پارندِرا

به حق آن سالیان گذشته

پلور تنی نوم به بلا

پرور! نام تو بی بلا

کالورد تنی قدّ فِدا

قله کالورد! فدایِ قدّت

کالورد تنی قدّ فِدا

قله کالورد! فدایِ قدّت

✱

بحق اون پارندِرا

به حق آن سالیان گذشته

پلور تنی نوم به بلا

پرور! نام تو بی بلا

تِن چشمه اُ زلال بوئه

آب چشمه سارانت هماره زلال باد

دِشمن همیشه لال بوئه

چلا سو باپلی پرپر نزنده
چش و چشمه یکی ادر نزنده
کئو کوتر سره ره سر نزنده
کمونچه ناله‌ی دلبر نزنده

پروانه دور چراغ پرپر نمی زند
آبی از چشمه و چشمه‌ها بیرون نمی جهد
کبوتر کبود صحرایی به خانه سر نمی زند
کمانچه ناله دلبر و دلربا نمی زند

پئیزه، جنگل تن زخم و زاره
کهر جان شیره کانه به قراره
پلور تنگه ی ببر بئورین
تنی استاره امشو نا دیاره

پاییز است! تن جنگل زخم و زار است
اسب کهر شیهه می کشد و بی قرار است
به ببر تنگه ی پرور بگویند
ستاره ات، امشب ناپدید است

چند ترانه

نماشون سر و بلبل سرونه
گهی تبری و غم، گه عاشقونه
پئیز درد و غم من همزونه
امون داد و امون داد از زمونه

هنگام غروب ، بلبل می سراید
گاهی تبری و اندوه، گاهی عاشقانه
درد و غم پئیز همدم و همزیان من است
امان! داد از زمانه، داد از زمانه

در ایوان فلک ، یار سرمست و شادمان بسراید

بلبل چی خاشه فراقِ یار بناله
کالورد بلند کل و اشکار بناله
پلور تنگه غزل سوار بناله
ورمزد سَحَر دل به قرار بناله

چه زیباست که بلبل در فراقِ یار بنالد
در قلّه کالورد بز کوهی بسراید
در تنگه پرور غزل سوار بسراید
در سَحَر اورمزد روز، دل بی قرار بسراید

ننه چنتوم پلنگ ناره ناره
ننا ناجش دِنه، چشم انتظاره
ناگمون کور کلاجِ پغوم بیورده
دِ تا نَعش تنگه تک کهر باره

چندی است که نعره‌های پلنگ به گوش نمی رسد.
مادر سرود فراق می خواند و چشم به راه فرزند است.
اما ناگهان کلاغِ زاغی پیام آورد:
که دو نَعش نزدیک تنگه بار اسب کهر است.

سرونه بلبل و تن ساز ویمبه
هلاله ولگ په تن ناز ویمبه
بنازم نازنین، تن مونه و ناز
گه تن ناز دله صد راز ویمبه

بلبل می بسراید و من در آن آهنگ ساز تو را می شنوم
کنار و لابه لای گلبرگ لاله، ناز و عشوه ترا می بینم
نازنینا! ناز و غمزه ات را بنازم
که درون نازت صد راز نهفته است

اون روز چی خاشه ،گک نو باهار بناله
تیرنگ و تیکا، دشت و شوار بناله
گونوی النگ ،مِش وِره مار بناله
ایوُن فلک، سرمست یار بناله

آن روز چه خوش است که کبک نوبهار بسراید
تورنگ و توکا ، در درّه و دشت بسراید
در چمن گونو ، میش با بره اش بنالد

نشا مروارید صد دانه می‌زاید.

پلور ورده سوت دپيته کوه
غزل پهلوی آرنه نو به نو
چرده زنده دسته چو ازدار بونه
ام اَندون همه شالیزار بونه
نیمدري جه گال و وشکو زنده در
ام دتارجه صد تا بلبل گینده پر
اَن گادر راسته تن ، نوقوا کانده سما
راسته تن

نوقوا کانده سما

راسته تن

نوقوا

کانده سما

سرود بلدرچین پرور در کوه پیچید
غزل پهلوی نو به نو به ارمغان می‌آورد:
چوب دستی ما جوانه می‌زند و تبدیل به درخت
آزاد می‌شود
مرداب‌هایمان همه شالیزار می‌شود.

نماشون سر و بلبل سرونه
امیری، لیلی جان و عاشقونه
غم و اسری و درد و به قراری
همش این فتنه ی ابرو کمونه

شامگاهان بلبل می‌سراید
امیری، لیلی جان و عاشقانه
غم و سرشک ؛ درد و بی قراری
همه این‌ها، فتنه ابروکمان است.

هلی آروس ، جیکاوه مونه کانده
اَزر، من دشت زلف شونه کانده
زرین زردجومه لس لس در اینه
نشا مرواری صد دونه کانده

گنجشک زیبا برای شکوفه آلوچه وحشی ناز و
غمزه می‌کند
نسیم زلف دشت مرا شانه می‌کند.
آن زرین جامه بیرون آرام آرام از راه می‌رسد

از پنجره گل و شکوفه بیرون می‌زند
از دوتارمان صد بلبل پر می‌کشد.
آن هنگام مترسک با قبای نو می‌رقصد

و

می‌رقصد

و

می‌رقصد.

ساسا غارنج صَرا ره سر بئیته
کئو کوتر سِره جه پر بئیته
کومه ره نِزم و غم در بر بئیته
لله و یامه ی دلبر بئیته

کلاغ‌های سیاه صحرا را فرا گرفته اند
کبوتر کبود از خانه پر کشید
مه و غم ، کومه را در بر گرفت
نی لیک ، بهانه دلبر گرفت





درباره نویسنده:

مهندس **محمد رضا گودرزی** فرزند اسماعیل

(پژوهشگر و نویسنده)

▪ **زادروز:** ۴ آرکه ماه ۱۴۸۳ تبری باستانی برابر ۹ فروردین ۱۳۵۱ خورشیدی

▪ **زادگاه:** پرور سمنان

▪ **تحصیلات:** فوق لیسانس مهندسی شیمی از دانشکده ی فنی دانشگاه تهران

▪ **کتاب‌های چاپ شده:**

عقاب کوهستان، گوشه‌هایی از زندگی مشدی پروری

سوت و ناجش، سروده‌ها و ترانه‌های بومی پرور

▪ کتاب‌های در دست چاپ :

واژه نامه ی صنعتی

- آخرین نشانه‌های باستان در تبرستان، نگاهی به میراث معنوی باشندگان البرز
- ردّ پای نیاکان، نگاهی به تاریخ و فرهنگ مردم پرور
- ترانه‌های اجتماعی مازندران
- شکوفه ی مهتاب (مجموعه داستان)

فعالیت‌های فرهنگی :

- چاپ مقالاتی در فصلنامه ی اباختر و مجله‌ی مهرگان
- همکاری با پایگاه اینترنتی کومش زیر نظر اسماعیل همتی
- همکاری با بخش فرهنگ مردم رادیو سمنان زیر نظر علی‌رضا شاه‌حسینی در تابستان ۱۳۸۸
- همکاری با دکتر ایران کلباسی در چاپ کتاب فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران
- شعر بومی سرواجه
- شعر بومی بهار مازندران
- چاپ شعر و افسانه در کتاب سمنان سرزمین گویش‌ها به کوشش اسماعیل همتی



جهت حفظ و نگهداری میراث فرهنگی غنی سرزمینمان، خواهشمندیم علاقه‌مندان به فرهنگ سامان سمنان و مازندران، مطالب، اسناد، عکس‌ها و دست‌یافت‌ها و دست‌سازهای کهن و... را به نشانی‌های زیر بفرستید تا به نام شما ثبت گردد و از نابودی مصون ماند و از تاریک‌خانه گنج‌ها به دست آیندگان سپرده شود:

سمنان - شهرک گلستان، خیابان حامد، ریحانه دوم، پلاک، منزل اسماعیل گودرزی
سمنان - خیابان طالقانی، اداره کل میراث فرهنگی استان سمنان، علی‌رضا گودرزی
ایمیل: mohammadreza_gudarzi@yahoo.com

دفتر نشر کتاب سمنگان

در زمینهٔ زبان و گویشها منتشر می‌کند:

کومش؛ سرزمین هزار ویش

ادبیات بومی سمنان

ادبیات بومی سنگسری

ادبیات بومی بیابانکی

ادبیات بومی سرخه‌ای